

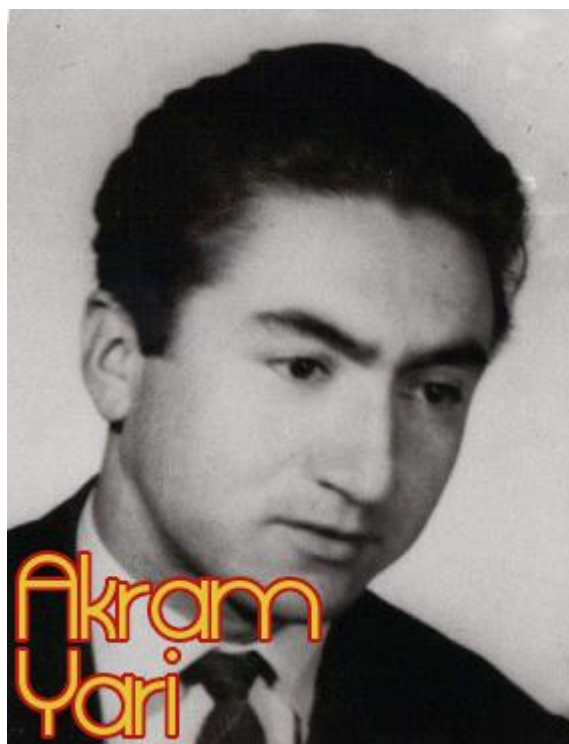
سندی از: حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه

برگردان به فارسی دری: سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

## دیدگاه اکرم یاری در باره ی پیوند دیالکتیکی میان زنده گی فرد و پیشرفت اجتماع

هنگامی که نگاهی به تاریخ افکنیم، مادامیکه مینگریم که حیات عبارت است از ماده ی در حرکت، آنگاه گزیری جز آن نیست که به وضوح دریابیم که میان تلاش جهت بقای خویش و نیاز به در مخاطره افگندن خویش در مبارزه به خاطر پیشرفت {اجتماع}، تضاد موجود است.

از یکسو، گرایش عمومی انقلاب فرد را به سوی عمل میکشاند. از سوی دیگر، فردی که زنده است، از خویش خانواده یی دارد، دوست یا دوستانی دارد، ممکن است دل در گرو عشقی داشته باشد، یا ممکن است صاحب اطفال باشد



... و

میان زنده گی یک فرد که در یک جهت روانه است، و حاوی فرهنگ ویژه ی خود میباشد، برای خود برنامه ریزی برای آینده میکند، و ضرورت انقلاب تنشی عظیم وجود دارد.

صد البته که انقلابیون اصیل از این امر به درستی آگاه اند و سراسر زنده گی شان چنان است که در انطباق با ضرورت انقلاب باشد: این امر، یعنی اصل انقلابیون حرفوی است، و همانگونه است که لنین فرموده نمود.

از این سبب، ما باید مسئله ی شاینده گی زنده گی فرد و وجیبه ی آنرا مطرح کنیم. این {مسئله} یک تضاد است. این امر را به وضوح میتوان در روند ساختن و انکشاف حزب کمونیست مشاهده کرد. ما میتوانیم بنگریم که چگونه مردمان ناکام میشوند زیرا که آنان نمی توانند خویشان را دگر دیسی بخشند. همچنان این همان موردی است که صدر گونزالو با مطرح نمودن مسئله ی ضرورت و شانس تاریخی و اینکه چه چیزی سبب میشود که یک فرد چنین یا چنان عمل کند، در نظر داشت.

میان گرایش افراد در نگریستن به کمونیسم به مثابه ی یگانه راه بسوی ترقی به طور عام، و گرایش شان به بقای فردی که می بایست اسپری کنند، و اگر دگر-دیسی نپذیرند بسوی محافظت موهوم خویش بوسیله ی {سایه یا شبخ} گذشته، ارتجاع میگرایند، تنش موجود است. حال آنکه {فرجام کار} گزیری جز آن نیست که {همگان} دگر-دیسی پذیرند.

لذا، حزب کمونیست باید همیشه سطح خویش را بالا برد، تا باشد که افراد {به وضوح} دریابند که ترقی شان در پیوند با پیشرفت

mlmprincipallymaoism  
wordpress.com

بسوی کمونیسم میباشد. هیچ حیاتی در جهت خلاف مسیر کمونیسم، نمی تواند بسوی کمال روانه گردد.

و محض زنده یی که از پی گرایش عمومی بسوی کمونیسم روانه میشود، میتواند پیشرفت داشته باشد و عناصر مورد نیاز خویش بسوی پیشرفت {و تعالی} را در عرصه های فرهنگی در یابد، عناصر مثبت را در جامعه و زنده گی خویش پیدا کند، تا باشد که ماندگار اصیل گردد.

لذا، من حیث المجموع، باید گفت که یک بخش {یا جزئی} از ماده نمی تواند به هیچ صورت در جهت مخالف حرکت عمومی ماده حرکت کند. این است

اصل کائنات در {مدل یا مثال} پیاز. تمام لایه های کائنات دخیل در دگر-دیسی اند.

در اینجا بخوانید که چگونه مائوئیست کبیر افغانستان، اکرم یاری، این تضاد را برای ما به تشریح میگیرد:



" اصل اساسی زندگی یک فرد ظاهرا حفظ بقای مادی تا دم مرگ پنداشته میشود، ولی وضع زندگی، یعنی اجتماعی بودن آن، حفظ بقای مادی فردی را بصورت یک تضاد

در می آورد: از یکسو بقای مادی اساس زنده بودن است، ولی از سوی دیگر خودگذری در مقابل منافع طبقه، ایجاد ضروری رشد فردی و نمودی تکامل جامعه انسانی است. بقای فردی عامل سکون و پسیف است و از خود گذری در مقابل منافع طبقه عامل متحرک و اکتیف"

دانش سترگ اکرم یاری مبین آن است که یک جنبه ی منفعل و یک جنبه ی پویا وجود دارد، و بدین معنا است که جهت عمده همانا جهت عمومی است، و نه جهت فردی. این بدین معنای است که گرایشی که برنده میشود، عبارت از جهت پویا میباشد.

این {بیان} دیالکتیکی است: از آنجایی که فرد عموما {جزء و} متشکل از ماده است، هنگامی که سیستم حرکت میکند، فرد همچنان به حرکت در می آید. و اگر فرد بداند که وی میتواند هم-گام با حرکت عمومی ماده باشد، در چنان حالتی، وی در حقیقت حامل { و یا بهتر است گفت که: دارنده ی} اندیشه است



و این دلیل آن است که چرا اکرم یاری چنین بیان میدارد:

برای آنکه فرد بهتر زیست نماید، باید از خود بگذرد، زیرا فقط در پرتو از خود گذری در برابر منافع طبقه است که اساسا فرد بهتر میتواند بقای خود را حفظ نماید."

این {شیوه ی بیان و بیان} برای کسانی که از قوانین ماتریالیسم دیالکتیک سر در نمی آورند، شبیه به شعر معلوم میشود. اما اگر ما به انگلس نظری بیافکنیم، وی به جای آنکه به حیث یک بورژوا "زنده گی کند" و میتواند نیز چنین کند {که نکرد}، آیا وی "جاودانه گی" خویش را از برکت کمک نمودن به کارل مارکس، و {تشریک مساعی} در اساسگذاری مارکسیسم بدست نیآورد؟

اساسا این سوالی است که همه افراد را در بر میگیرد: آیا بسوی "محافظه خویشتن" روانه گردد، که در چنین صورتی فقط به مثابه ی یک توهم میتواند مطرح باشد زیرا که گذشته همیشه ضعیفتر است، یا اینکه نو را پذیره یارد شدن، که با آنکه ضعیف باشد، اما تا همیشه ها نیرومند تر خواهد بود، و با جنبش عمومی ماده ی در حالت دگر-دییسی مطابقت خواهد داشت؟



ما همگان میدانیم مردمانی که گزیری از انتخاب نمودن در خود نمی دیدند، و بجای خط انقلابی، به دنبال خط اپورتونیستی راه افتادند و اینهمه را از سبب راحت طلبی اختیار کردند، درست حال کسی را دارند که چنان می نمایاند که توانایی آنرا دارد که عشق خود را نفی کند، زیرا که با پروژه ی کاری بورژوایی اش بسنده گی ندارد.

بیا بید {این مقال را} با این درس استادانه از اکرم یاری در باره ی دیالکتیک، و در اینجا راجع به طبیعت و خصلت سیاست انقلابی، به پایان بریم:

"عمده ترین کار در امر کوشش در راه آزادی انسان در یک جامعه طبقاتی چه شکل دارد؟ آن شکلی از کار که میتواند واقعاً در راه آزادی انسان مثمر شود، کار سیاست انقلابی است، یعنی سیاست انقلابی منافع کل طبقه میتواند با پیشرفت خود زنجیرهای اسارت انسان را پاره کند و انسان را بسوی آزادی رهنمون شود. از اینجاست که سیاست مقدم بر همه چیز میباشد. یعنی کمک سیاسی بیغرض ترین کمک است که یک فرد به افراد دیگر میکند، ولی چون در یک جامعه طبقاتی هیچ چیزی بی غرض وجود ندارد، پس سیاست نیز نمیتواند غرض نداشته باشد. ولی غرض سیاسی چیست؟ غرض سیاسی خود یک تضاد است: از یک جانب غرض سیاسی تمام اغراض شخصی و هر یک از آنها را در بر میگیرد و از سوی دیگر غرض سیاسی غرض شخصی را تجلی نمیدهد، غرض سیاسی یک تصور است یک تجرید است و اجزای بیشمار اغراض شخصی را در بر دارد و در عین حال غرض شخصی هیچ فرد را نشان نمیدهد و بر نمی آورد.

سیاست انقلابی پرولتری درعین حال که نفی اغراض شخصی هر فردی از طبقه است، درعین حال شکل تجریدی و مجموع اغراض کل افراد طبقه است"



درس هایی که از اکرم یاری آموخته ایم، خیلی ها مفید اند، درس هایی که بوسیله ی سازمان کارگران افغانستان ( مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتاً مائوئیست) فرا-برده میشود.

\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*

حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه 24/04/2013